



دانشگاه آزاد اسلامی  
واحد تهران مرکزی  
دانشکده حقوق

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد (M.A)  
گرایش: حقوق عمومی

عنوان:  
نافرمانی مدنی در اندیشه دینی

استاد راهنما:  
حجت الاسلام والمسلمین دکتر سیدجواد راثی ورعی

استاد مشاور:  
دکتر جمال کامیاب

نگارش:  
محمد محسن اسعدی

زمستان ۱۳۹۲

## فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه.....	۱
<b>بخش اول: مفاهیم و مبانی نافرمانی مدنی</b>	
فصل اول) کلیات مفهوم نافرمانی مدنی.....	۶
گفتار اول) تعریف نافرمانی مدنی.....	۶
گفتار دوم) زمینه فهم نافرمانی مدنی.....	۹
گفتار سوم) تاریخچه نافرمانی مدنی.....	۱۶
فصل دوم) مبانی نافرمانی مدنی.....	۲۰
گفتار اول) ارکان نافرمانی مدنی.....	۲۰
گفتار دوم) اقسام نافرمانی مدنی.....	۲۳
گفتار سوم) دلیل توجیهی نافرمانی مدنی.....	۲۵
گفتار چهارم) نسبت شناسی نافرمانی مدنی با دیگر اشکال اعتراضی.....	۲۸
<b>بخش دوم: نافرمانی مدنی در حوزه اندیشه</b>	
فصل اول: اندیشمندان غربی.....	۳۴
گفتار اول: دیوید ثرو.....	۳۵
گفتار دوم: جین شارپ.....	۳۸
گفتار سوم: مهاتما گاندی.....	۴۰
فصل دوم: فقها و اندیشمندان دینی.....	۴۴

- گفتار اول: مفهوم حاکم جائز در عصر آل بویه ..... ۴۴
- گفتار دوم: مفهوم حاکم جائز در عصر ایلخانان ..... ۴۵
- گفتار سوم: مفهوم حاکم جائز در عصر صفویه ..... ۴۶
- گفتار چهارم: مفهوم حاکم جائز در عصر قاجاریه ..... ۴۷
- گفتار پنجم: مفهوم حاکم جائز در عصر پهلوی ..... ۴۸

### **بخش سوم: نافرمانی مدنی در حکمرانی دینی**

- فصل اول: مبنای حکومت در اسلام.....** ۵۱
- گفتار اول: امکان یا امتناع حکومت اسلامی..... ۵۱
- گفتار دوم: اطاعت از حاکم و محدوده آن..... ۵۸
- فصل دوم: حق تمرد در فقه سیاسی.....** ۶۶
- گفتار اول: تمرد در دولت جور..... ۶۸
- گفتار دوم: تمرد در دولت حق..... ۷۲

### **بخش چهارم: نافرمانی مدنی در حیطه قوانین و مقررات**

- فصل اول: نافرمانی مدنی در مشروطه.....** ۸۰
- گفتار اول: نافرمانی مدنی در قانون اساسی مشروطه و متمم آن ..... ۸۲
- گفتار دوم: مسئولیت مامورین دولت در قوانین کیفری دوران مشروطه ..... ۸۹
- فصل دوم: پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.....** ۹۲
- نافرمانی مدنی در پیش‌نویس قانون اساسی ..... ۹۲
- فصل سوم: نافرمانی مدنی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.....** ۹۵

گفتار اول: اصل نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران	۹۶
گفتار دوم: اصل هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران	۹۹
گفتار سوم: دیوان عدالت اداری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران	۱۰۱
<b>فصل چهارم: نافرمانی مدنی در قوانین موضوعه</b>	<b>۱۰۳</b>
نتیجه گیری	۱۰۵
منابع	۱۰۹

## چکیده

تکلیف و وظیفه شهروندان در اطاعت از قانون از یکسو و حق افراد در اعتراض نسبت به یک قانون معین، مورد مفهوم چندلایه و میان رشته‌ای نافرمانی مدنی می‌شود. "نافرمانی مدنی در اندیشه دینی"، به عنوان یک تحقیق در تلاش است که بین مفهوم مدرن نافرمانی مدنی و اندیشه دینی به عنوان عنصر اصلی جهان سنت ارتباطی تعریف کند. این تحقیق بر گرفته از تحلیل داده‌های غربی و منابع و متون دینی و فقهی مذهب شیعه بوده است. سه شاخه اصلی پرداخت مفاهیم، اندیشه دینی، حکمرانی دینی و قوانین و مقررات بوده است. نسبت یابی مفهوم نافرمانی مدنی با هر کدام از آنها مسیر این تحقیق بوده است.

کلیدواژه: نافرمانی مدنی، حکومت قانون، حکمرانی دینی، فقه سیاسی

## مقدمه

نافرمانی مدنی در حقیقت محل تلاقی حقوق، سیاست، جامعه‌شناسی، فلسفه و تا حدودی روان‌شناسی است. به تعبیر دیگر برای شناخت نافرمانی مدنی، سخن گفتن پیرامون آن و ارائه تحلیل و تحقیقی در باب آن از معرفت‌های مذکور در علوم انسانی باید بهره‌ها برد. به همین دلیل می‌توان گفت پژوهشی با موضوع و محوریت نافرمانی مدنی را نمی‌توان یک پژوهش صرفاً حقوقی نامید چرا که چه در فرم روایت و چه در نتایج حاصله، در کنار مفاهیم حقوقی، مفاهیم و معانی سیاسی، جامعه‌شناختی و فلسفی نیز حضور پر رنگ خواهند داشت.

با بیان مطلب بالا و تشریح موقعیت چهار راهی مفهوم نافرمانی مدنی در اندیشه و معرفت حقوقی باید به دشواری و ریسک ورود این معنا در اندیشه دینی نیز اشاره کنیم. همانطور که می‌دانیم و گفته خواهد شد نافرمانی مدنی مفهومی مدرن است که خواستگاه آن در مغرب زمین بوده است. با تحلیل و بررسی آن در درون اندیشه دینی اسلام و حکومت اسلامی علی‌الخصوص مذهب شیعه این واژه به وجود آمد که پژوهش نتواند به یک تطبیق علمی و موجه در بیان مسئله، ارائه تحقیق و وصول به نتیجه نائل شود. پژوهش پیرامون نافرمانی مدنی در دل گفتمان و اندیشه دینی در اصل در این تلاش بوده است تا بتواند یک مفهوم مدرن و غربی را در دل اندیشه دینی اسلامی (مذهب شیعه) پیگیری کرده و الگوی حکومت اسلامی ایران را به عنوان مصداق حکمرانی مطرح کرده و چالش‌های موجود در این زمینه را بررسی می‌کند. نافرمانی مدنی هم در اندیشه دینی بررسی شد و هم در حکومت دینی. چگونه می‌شود نافرمانی مدنی را به عنوان چالشی حقوقی سیاسی معرفی کرد و آن را در ظرف اندیشه دینی تحلیل کرد بی آنکه ورود به مسئله اساسی حکومت و سیاست در اسلام داشته باشیم. به این مطلب آگاهی که از تفاوت‌های پر رنگ میان دین اسلام و دیگر ادیان ابراهیمی، امر حکومت کردن و پیوند سیاست و دیانت است. بر همین اساس است که پیامبر عظیم‌الشان اسلام حضرت محمد (ص)

نیز در کنار آنکه مقام نبوت و رسالت را در حجاز و مسلمین داشت، به رهبری جامعه سیاسی نیز اتکا کرد تا اسلام را نه دینی که تنها روابط عبد و رب را تنظیم می‌کند معرفی کند، بلکه اسلام را دینی بنماید که برنامه‌ای برای چگونگی حکومت کردن دارد، کیفیت روابط انسانی در آن تشریح می‌شود و دارای ابعاد عبادی سیاسی اجتماعی می‌باشد.

با وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ و سرنگونی همیشگی نهاد سلطنت در کشور ما، حکومت دینی که یکی از توابع آن اجرای قوانین بر اساس شرع مقدس اسلام است استوار شد. این معنا در اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، میثاق بین ملت و دولت که در انقلاب اسلامی سال ۵۷ حاصل شد بازتاب یافته است: کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد... حکومت دینی، اندیشه دینی را در لباس قانون متجلی ساخت. لذا نافرمانی مدنی که در معنای کلی آن به عدم تمکین در برابر قانون اطلاق می‌شود دچار یک چالش جدی و اساسی در قانون و مقررات نظام سیاسی دینی جمهوری اسلامی ایران شد. در اندیشه دینی چگونه می‌توانیم نافرمانی مدنی را توجیه کنیم در حالی که مقررات بر اساس موازین اسلامی هستند. در اینجا صور مختلف نافرمانی مدنی و رویکردهای گوناگون پیرامون آن شکل می‌گیرد که آیا هر نوع نافرمانی مدنی به معنای مقابله با تمامیت قانون منبعث از شرع است؟ پیداست که این گونه نیست. پس در حکومت دینی، نافرمانی مدنی فارغ از چالش‌های دیگری که وجود دارد برای آن، یک بحث جدی دیگری را نیز می‌طلبد که آن تعارض مذکور حق بر نافرمانی مدنی در حکومتی است که قوانین و مقررات آن همه متخذ از شرع اسلام است.

در باب پیشینه موضوع، یعنی نافرمانی مدنی در اندیشه دینی باید گفت، کنار هم قرار دادن این دو مفهوم خود امری بدیع است. آثار و مباحث مرتبط با نافرمانی مدنی اکثراً ترجمه از فیلسوفان سیاسی حقوقی قرن بیستم مغرب زمین است که در فضای تئوریک ما موجود است. اما بررسی

آن چه بصورت تحلیلی و چه در قالبی تطبیقی با اندیشه دینی در فضای آکادمیک و معرفتی سابقه‌ای نداشته است. نافرمانی مدنی بصورت مستقل خود موضوع پایان‌نامه‌هایی بوده است اما امکان‌سنجی آن در اندیشه دینی و حکومت دینی و سخی در این باب پیشینه قابل‌ذکری ندارد. یکی از دلایلی که موجب شد تا این موضوع برای پژوهش پایان‌نامه کارشناسی ارشد انتخاب شود همین مطلب بوده است.

سوال اساسی که این پایان‌نامه برای خود ترسیم کرده است، بررسی امکان یا امتناع موضوع نافرمانی مدنی در اندیشه دینی می‌باشد. این مسئله که نافرمانی مدنی را با تعریفی که از آن به دست خواهیم داد تا چه میزان می‌توانیم در درون گفتمان اندیشه دینی بپذیریم و آن را ممکن بدانیم. در آن روی سکه نیز در صورت عدم امکان توجیه منطقی و سیاسی آن در اندیشه دینی چه دلایلی موجود می‌باشد. سوالات فرعی ای که در این پژوهش قابل بیان است اینکه آیا نافرمانی مدنی صور مشابهی در تاریخ حکمرانی دینی در اسلام داشته است؟ یا اینکه اساساً شکلی از مخالفت و به تعبیری قدرت نه گفتن در حکمرانی دینی را چه میزان می‌توانیم با نافرمانی مدنی همنشین و بررسی کنیم. سوالاتی که جملگی دغدغه جستجوی نافرمانی مدنی در درون سنت دینی در مدخل‌های حقوقی و سیاسی آن هستند.

برای قالب بندی پژوهشی این پایان‌نامه با توصیفات و ترسیماتی که ذکر آن در سطور بالا رفت یک طرح ۴ بخشی در نظر گرفته شد که در بخش اول به بیان مفاهیم و مبانی نافرمانی مدنی پرداخته شد. در این بخش به تعریف، زمینه فهم، تاریخچه نافرمانی مدنی و ارکان و اقسام آن اشاره شد. اما در بخش دوم نافرمانی مدنی را در حوزه اندیشه بررسی کردیم. که این بخش خود به دو فصل اندیشمندان غیر دینی و اندیشمندان دینی تقسیم شد. بخش سوم نیز به نافرمانی مدنی در حکمرانی دینی اختصاص یافت و در ذیل همین بخش مباحثی مبنایی در باب



حکومت‌های دینی نیز آورده شد. در فصل نهایی و چهارم به نافرمانی مدنی در قوانین و مقررات جمهوری اسلامی ایران پرداخته شد و این موضوع در آیین‌نامه قانون نیز پی‌گیری شد. بدیهی است تلاشی که در موضوع نافرمانی مدنی در اندیشه دینی صورت گرفته است به دلیل بکر بودن موضوع، کمبود منابعی که به صورت مستقیم با موضوع ما مرتبط باشند، دشواری ارتباط بین یک موضوع غربی و یک سنت دینی و توان اندک ما صورت گرفته است یک پژوهش بی نقص و کامل نخواهد بود. این پژوهش اگر بتواند تنها در ارائه موضوعی نو و در عین حال پر اهمیت گاهی برداشته باشد راضی و شاکر خواهد بود. بر همین اساس پیشاپیش از کاستی‌های این تحقیق عذر خواسته و از تمامی عزیزانی که در تهیه این پژوهش یاری رسان بوده اند تشکر و قدر دانی به عمل می‌آید.

## بخش اول:

### مفاهیم و مبانی نافرمانی مدنی

## فصل اول) کلیات مفهوم نافرمانی مدنی

### گفتار اول) تعریف نافرمانی مدنی

اصطلاح نافرمانی مدنی که مرکب از دو عبارت نافرمانی و مدنی است، در اصل برگردان واژه انگلیسی *civil disobedience* به زبان فارسی است. برخلاف بسیاری از مفاهیم حقوقی و سیاسی که در ترجمه تحت اللفظی یا دچار کج‌فهمی می‌شوند یا آنکه مفهوم مورد نظر را نمی‌توانند به خوبی شرح دهند، نافرمانی مدنی اصطلاحی حقوقی-سیاسی‌ای است که به خوبی بازتاب دهنده مفهوم مورد نظر در زبان مبدا می‌باشد. پس باید معترف به دو نکته در ابتدا بود: اول آنکه نافرمانی مدنی، اساساً مفهوم و اصطلاحی است که مغرب زمین وارد ادبیات حقوقی و سیاسی ما شده است و دوم آنکه با توجه به تاریخ پیدایش این اصل، باید آن را ابداع حقوقی مدرنی به حساب آورد.

گام اولیه در راستای تبیین پژوهش، تعریف نافرمانی مدنی به عنوان موضوع محوری پژوهش می‌باشد. با شکافتن نافرمانی مدنی به نظر می‌رسد تبیین دو شق آن ضروری باشد: واژه مطلق نافرمانی نشانگر اعتراض و سرپیچی مابین افراد و گروه‌ها است. اما در اصطلاح به نقض آگاهانه، عامدانه و مسالمت‌آمیز قوانین و مقررات لازم الاجرای حکومتی از طرف مردم، گفته می‌شود. نافرمانی مدنی کنشی است بدون خشونت و در حقیقت بر پایه اخلاق و فرهنگ یک جامعه است که نقض قوانین کشور را توسط شهروندان در پی دارد.

صفت مدنی را در اصطلاح نافرمانی مدنی به چند صورت می‌توان تعبیر و تفسیر کرد. به عقیده برخی نویسندگان صفت «مدنی» در این اصطلاح به معنای «غیرنظامی» یا «غیرقهرآمیز» است. بنابراین نافرمانی مدنی را می‌توانیم نافرمانی مسالمت‌آمیز نیز بنامیم. و از این نظر، نافرمانی مدنی، شیوه مبارزه‌ای است در مقابل اقدام انقلابی یا شورش مسلحانه. اما به زعم نگارنده صفت مدنی - به طور کلی و حتی در این اصطلاح - مفهومی بیشتر از عدم

خشونت دارد. بدین معنی که در نافرمانی مدنی باید از رفتارهای غیراخلاقی و غیرقانونی - قانون در اینجا به معنای قانونی است که افراد نافرمان آن را پذیرفته‌اند و این سوای قانونی است که با نافرمانی نسبت به آن معترض‌اند - نیز برحذر بود. همانطور که اشاره شد، نافرمانی مدنی مفهومی است که در تمدن غرب شکل گرفته و بسط یافته و با توجه به شرایط و نیازها و موقعیت‌های اجتماعی و سیاسی آن تعریف و تبیین گشته است. اندیشمندان و متفکران غربی بسته به دیدگاه فلسفه اعتقادی و شرایط و خصوصیات جامعه خود نیز تعاریفات و مشخصات متشابه و گاه متفاوتی از نافرمانی مدنی ارائه داده‌اند که برای وصول به تعریفی از نافرمانی مدنی، این تعاریف و دیدگاه‌ها را بیان می‌کنیم.

نافرمانی مدنی برای اولین بار از سوی "هنری دیوید ثرو" متفکر و فیلسوف آمریکائی در سال ۱۸۴۹ به کار برده شد: نافرمانی مدنی، اقدامی است مسالمت آمیز که شهروندان در راستای سرپیچی علنی و اعلام شده از قانونی معین و در جهت رسیدن به هنجارهایی متعالی و مشروع صورت می‌دهند. (ثرو، ۱۳۸۷، ۹)

جان راولز، متفکر بزرگ آمریکایی نافرمانی مدنی را اینگونه تعریف می‌کند: نافرمانی مدنی، خود را در کنشی علنی، مسالمت‌آمیز و وجدانی اما مغایر قانون و معمولاً با هدف تغییر قوانین و یا تغییر سیاست حکومت متجلی می‌سازد. (راولز، ۱۳۸۷، ۴۰۱)

یورگن هابرماس، فیلسوف نامی آلمان نیز به کرات خود را با موضوع نافرمانی مدنی مشغول کرده است. به نظر هابرماس: «نافرمانی مدنی، اعتراضی از نظر اخلاقی مشروع است که در آن نه فقط باورها و اعتقادات و علایق شخصی، بلکه همچنین منافع جمعی و عمومی مد نظر است. نافرمانی مدنی، به عمد یکی از هنجارهای حقوقی را نقض می‌کند، بدون آنکه فرمانبری و اطاعت از کل نظم حقوقی را مورد تردید قرار دهد. نافرمانی مدنی، آماده پذیرش پیامدهای

خداشه دار کردن هنجار حقوقی می‌باشد و نقض قانون را اقدامی نمادین می‌فهمد. مسالمت‌آمیز بودن ابزار اعتراض در نافرمانی مدنی، ناشی از همین واقعیت است.

جو لاینن از رهبران ابتکار شهروندان برای صلح و حفاظت از محیط زیست در آلمان، نافرمانی مدنی را شکل پیشرفته‌ای از تظاهرات اعتراضی می‌داند. وی تصریح می‌کند که: «نافرمانی مدنی، مانند اعلامیه مطبوعاتی شهروندانی ساده است که صورتی مستمر و جنجالی به خود گرفته است. ما در یک فرهنگ سیاسی مبتنی بر خرد، اجازه نداریم چنین روشی را که به دنبال شکل‌گیری نظر و تأثیرگذاری بر روی افکار عمومی است، جرم تلقی کنیم» لاینن نافرمانی مدنی را مرحله‌ای از مقاومت مردمی می‌داند که عمق ژرفش روندی دمکراتیک را که از مراحل گوناگون عبور کرده است، به نمایش می‌گذارد.

در شرق نیز گاندی از روش نافرمانی مدنی جهت مبارزه با استعمار انگلیس در هند استفاده کرد. در نظر وی خشونت پرهیزی از خصوصیات بارز نافرمانی مدنی بود ولی وی اذعان می‌نمود که پرهیز از خشونت در هر اقدامی تضمین شده نیست. گاندی نقش مردم را در این امر نقش برجسته‌ای دانسته و اقدام به نافرمانی مدنی را توسط گروهی کوچک و بدون پشتیبانی توده مردم ماجراجویی صرف می‌دانست.

از برآیند دیدگاه‌هایی که ذکر شد می‌توان نتیجه گرفت که نافرمانی مدنی اقدامی اصلاح‌طلبانه است که با انگیزه سیاسی - اخلاقی، علنی و مسالمت‌آمیز برای اعتراض نسبت به رفتار قوای دولتی است که حداقل از منظر چگونگی امر، نقض قانون مشخصی را به همراه دارد. به توجه به خصیصه‌هایی که در تعاریف بالا بیان شد می‌توان مرز روشنی میان آن با سایر اقدامات قانونشکنانه عادی، پنهانکارانه، خشونت‌آمیز، انقلابی و براندازانه کشید.

همچنین، با توجه به دیدگاه‌های عنوان شده می‌توان دریافت که در درک صاحب نظران، نافرمانی مدنی امری است عاری از خشونت و شیوهی اعتراضی متمدانه، مسئولانه، اصلاح

طلبانه و اخلاقی است که از سوی دولت و شهروندان می‌تواند به مشروعیت شناخته گردد و یکی از ویژگی‌های جمهوری‌های مدرن و دموکراتیک باشد.

### گفتار دوم: زمینه فهم نافرمانی مدنی

پیش از ورود به بحث نافرمانی مدنی، فهم زمینه‌های مفهوم نافرمانی مدنی، ضروری می‌نماید. مهم‌ترین زمینه‌ای که فهم نافرمانی مدنی را در قالب حقوق عمومی آسان می‌نماید، فهم دولت مدرن است. چه آنکه در دولت مدرن، قانون‌گذاری به عنوان ابزار پیش‌برنده امور عمومی شناسایی شده است.

«دولت مدرن» در روندی تاریخی و بواسطه تحول مفهوم دولت، از امپراتوری، دولت شهرها، دولت فئودالی و دولت مطلقه ایجاد شد. (رحمت‌الهی، ۱۳۸۸، ۵۹) دولت مدرن، یکی از دستاوردهای مدرنیته است که بر پایه سه اصل فردگرایی، خردباوری و دنیاگرایی استوار گردید. ایجاد یک منطقه واحد، تحکیم وحدت و هویت ملی، یکسان‌سازی استانداردها و قوانین از یک سو و حذف تجارت آزاد بین مناطق مختلف کشور و ایجاد یک بازار ملی فراگیر از سوی دیگر به نحو چشمگیری موجب افزایش قدرت نهاد دولت، تقویت توانایی آن در کنترل زندگی اقتصادی و اجتماعی مردم و تعمیق نفوذ دولت در جامعه گردید.

برای دولت مدرن، تعاریف متعددی ارائه شده است که غالب آن‌ها بر پایه نظریه دولت ماکس وبر است. (لاگلین، ۱۳۸۸، ۷۳) از دیدگاه وبر نهاد دولت، بالاترین مرجع قانون و قدرت می‌باشد که در یک منطقه جغرافیایی تعیین شده و بر مردمی که در قلمرو آن زندگی می‌کنند، حاکم است. این نهاد، دارای یک مجموعه قوانین اداری و حقوقی بوده که بر تمامی اموری که در قلمرو حقوقی آن قرار دارند ناظر است و تمام شهروندان موظف به رعایت آن می‌باشند. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۸۳، ۳۳)

به لحاظ حقوقی، حاکمیت، گوهر دولت مدرن را تشکیل می‌دهد. به گمان هابز، دولت یک شخص بوده که در نتیجه میثاق مردم برای اعطای صلاحیت به وجود می‌آید. حاکم، نماینده شخص دولت است. در نتیجه حاکمیت عنوانی است که برای بیان کیفیت رابطه سیاسی به کار می‌رود و میان دولت و مردم، یا میان حاکم و اتباع، شکل گرفته است. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۸۳، ۱۹۴) امروزه دولت مدرن با سرعتی حیرت‌آور، فربه‌تر می‌گردد. به عبارت دیگر، طیف فعالیت‌های حکومت، افزایش چشمگیری یافته است.

بر اساس تعاریف موجود، ده ویژگی برای دولت مدرن شمرده شده که عبارتند از:

جدایی نهاد دولت از دین و جدایی حوزه سیاست از اخلاق، ۲- سرزمین، ۳- حاکمیت، ۴- کنترل انحصاری ابزار خشونت، ۵- دیوان‌سالاری، ۶- مشروطیت، ۷- حاکمیت قانون و غیر شخصی بودن قدرت، ۸- مشروعیت، ۹- ایجاد مفهوم شهروندی و ۱۰- وابستگی متقابل نهادی (رحمت الهی، ۱۳۸۸، ۶۰)

با این مقدمه برای ورود به بحث نافرمانی مدنی، چهار مفهوم نقش کلیدی را ایفا می‌نمایند. ابتدا مفهوم اصلاح‌طلبی به عنوان درون‌مایه و روح حاکم بر نافرمانی مدنی باید مورد مذاقه قرار گیرد. سپس نفع عمومی یا خیر عمومی به عنوان نیت و مدعای نافرمانی مدنی باید بررسی بشود. حق و گفتمان آن نیز سایه فراوانی بر موضوع نافرمانی مدنی انداخته است. در پایان به اصل حاکمیت اکثریت و تناقض احتمالی که با نافرمانی مدنی پیدا می‌کند می‌پردازیم.

### بند اول: اصلاح‌طلبی (reformism)

«اصلاح‌طلبی هواداری از سیاست تغییر زندگی اجتماعی یا اقتصادی یا سیاسی با روش‌های ملایم و بدون شتاب است. این منش اندیشه قهر انقلابی را کنار نهاده و خواستار دگرگونی آرام آرام نهادهای اجتماعی از راه‌های دموکراتیک شده است.» (آشوری، ۱۳۶۶، ۷۲)

همان‌طور که در تعاریف ذکر شد، رویکرد اصلاح‌طلبانه به نافرمانی مدنی اساساً وجه ممیزه آن می‌تواند باشد از اقدامات براندازانه و انقلابی. در اصل اقلیتی که دست به نافرمانی مدنی می‌زنند اساس نظام حقوقی و سیاسی موجود را پذیرفته‌اند و با نافرمانی مدنی به شیوه مسالمت‌آمیز در جهت اصلاح و به تعبیری بهبودخواهی آن برمی‌خیزند.

یا در نوع دیگری در تعریف اساساً نافرمانی مدنی توسط کسانی صورت می‌پذیرد که به مشروعیت نظام موجود اذعان دارند. همان‌طور که دورکین فیلسوف حقوق به این قضیه نگاه می‌کند: نافرمانی مدنی در خصوص کسانی صدق پیدا می‌کند که اقتدار سیاسی را آنچنان بنیادین به مبارزه نمی‌طلبند. آنان نه برای خود و نه برای دیگران وظیفه پی‌جویی یک گسست یا تغییر قانون اساسی را قائل نیستند. آنان، مشروعیت بنیادین حکومت و جامعه را پذیرفته‌اند، آنان نمی‌خواهند وظیفه شهروندی خود را کنار بگذارند بلکه به دنبال اجرای درست و صحیح آن هستند. (دورکین، ۱۳۸۷، ۱۲۹)

با این اوصاف متوجه می‌شویم با عدم درک اصلاح‌طلبی به عنوان روح حاکم بر نافرمانی مدنی، این اصل را آنچنان که باید در نمی‌یابیم. اصلاح‌طلبی در فلسفه سیاسی و حوزه عملی از سویی با محافظه‌کاری در تقابل است و از سویی دیگر با انقلابی‌گری. جهت ابتدایی، در مبارزات سیاسی و حقوقی درون حاکمیت رخ می‌نماید، در مقابل خواست قدرت سیاسی به حفظ وضع موجود و محافظه‌گرایی اصلاح‌طلبی به عنوان منش و روشی بهبودخواه جلوه می‌کند. اما در حوزه مبارزات سیاسی منجر به تغییر نظام اقدامات انقلابی و قائل نبودن به مشروعیت نظام موجود اقدامات اصلاح‌طلبانه دقیقاً در مقابل انقلابی‌گری می‌ایسند و منادی تدریج و مبارزات مسالمت‌آمیز با استفاده از ظرفیت‌های قانونی می‌شود.

## **بند دوم: مصلحت عمومی (Public interest)**



پس از تبیین رویکرد اصلاح طلبانه در عمل نافرمانی مدنی، باید به مفهوم مصلحت عمومی یا منفعت عمومی بپردازیم. چه آنکه اساسا نافرمانی در فضایی تقویت می‌شود که گروهی از مردم (اکثریت یا اقلیت) بر این دیدگاه پای فشاری کنند که قانونی، سیاستی یا رویکردی در اداره امور کشور وجود دارد که بر خلاف مصلحت عمومی عمل می‌کند. اساسا کسانی که دست به نافرمانی مدنی می‌زنند دغدغه مصلحت عمومی داشته و مدعی آن به حساب می‌آیند. اما مصلحت عمومی در اصل چیست؟

هنگامی که از «مصلحت» به طور کلی و ساده سخن به میان می‌آید، منظور چیزی است که تحقق آن بخت یا شانس فرد را برای رسیدن به هدف خاصی افزایش می‌دهد، ولی «مصلحت عمومی» معنای محدودتری دارد و به سازش مصلحت‌های فردی در جمع مربوط می‌شود. این سازش به گونه‌ای باید باشد که بهترین نتایج را برای فرد به دنبال داشته باشد. (معینی علمداری، ۱۳۷۸، ۱۵۹)

در نظرگاه فردگرایانه آنچه در نهایت مصلحت جمع را تقویت می‌کند منجر به تامین مصالح یک به یک افراد نیز خواهد شد و البته این با جمع کمی منافع افراد حاصل نمی‌شود و در علوم اجتماعی سازوکار بسیار پیچیده‌تر از آن است که با یک جمع‌بندی کمی و نه کیفی بتوان به نتایجی دست یافت.

لذا مصلحت عمومی با مصلحت فردی یا مصلحت دولت فرق دارد. با توجه به این موضوع بین «مصلحت عمومی» و «مصلحت خصوصی» باید تمیز قائل شد. از یکسو نباید «مصلحت عمومی» را به جمع مصلحت‌های فردی تقلیل داد. از سوی دیگر، نمی‌توان مصلحت عمومی را تعدیل مصلحت‌های فردی به گونه‌ای که بهترین نتیجه را برای جمع داشته باشد، تعبیر کرد. (معینی علمداری، ۱۳۷۸، ۱۶۰)

نکته بر اهمیت در بحث مصلحت عمومی، ساخت و تبیین ایده آن در جامعه و دفاع از ساخت آن به نظر می‌رسد. این نکته در جوامع مختلف و فرهنگ‌های مختلف سختی و آسانی‌های گوناگونی را به منصفه ظهور گذاشته است. بودنهايمر فیلسوف حقوق در این باب می‌گوید: یک تئوری عام مصلحت عمومی که جنبه‌های ارزشی مساله را در نظر بگیرد البته نمی‌تواند یک فهرست مفصل از دارو و درمانهایی ارائه دهد که برای علاج تمامی شرهای خاصی طراحی شده‌اند که احتمالاً گریبان زندگی سیاسی و اجتماعی را خواهند گرفت. راهحل مشکلات عینی ضرورتاً وابسته به میزان جدی بودن و گستره آن چالش، خلق و خوی مردم و میزان پیشرفت فنی و فکری، فرق می‌کند. (بودنهايمر، ۱۳۸۷، ۱۱۸)

### **بند سوم: حق (Rights)**

باید اذعان داشت که امروز در عصر حق زندگی می‌کنیم. با این که مفهوم حق نحل‌های مهم را در فلسفه سیاسی مدرن تشکیل می‌دهد، اما عموماً تابع ادعاهایی دیگر مانند حاکمیت، ناسیونالیسم و دموکراسی است. باری، از دوره جنگ جهانی دوم، گفتن حق در سیاست و حقوق رواج کامل پیدا کرده است. گفتن عمومی معاصر = به ویژه گفتن‌هایی که به ارزش‌های بنیادین چون آزادی، برابری و عدالت متوسل می‌شود = همواره در قالب حق بیان می‌شود. (لاکلین، ۱۳۸۸، ۲۵۱)

اما ارتباط حق و گفتن آن، با موضوع نافرمانی مدنی چه می‌تواند باشد؟ به نظر می‌رسد در دو مدخل بر اهمیت می‌توان حق را به موضوع نافرمانی مدنی پیوند زد. ابتدا اینکه اساساً این گمان که می‌توان از قانون سرپیچی کرد و زیر بار آن نرفت موضوعی است که نمی‌توان سیر حق‌گرایی در دو قرن اخیر در پیدایش این مهم را نادیده گرفت.

مسئله مهم‌تر جایی رخ می‌نماید که حق در مقابل قانون قرار گیرد. در این موقعیت چه باید کرد؟ آیا حق بشری ارجح است یا مصلحت عمومی که در شمایل قانون ظاهر شده است. این معنی در تقابل حقوق بشر و حاکمیت قانون مورد بررسی است. یک سو سخن از حق فرد فرد جامعه می‌زند و سویه دیگر بر این باور است با توزیع این حق‌ها مصلحت زندگی جمعی دستخوش چالش می‌شود. حال نافرمانی مدنی، با تکیه بر حق فردی که دست به این عمل زده محل تلاقی این موضوعات می‌شود.

در آغاز سده بیستم متفکرانی چون هوفلد توجه خود را به مفهوم حق معطوف داشتند و با تیز بینی بر این نکته متفطن گشتند که وقتی از حق سخن می‌گوییم در تمامی موارد یک معنا را مراد نمی‌کنیم. بدین ترتیب بود که تحت عنوان حق، چهارگونه ارتباط متقابل و متلازم که قابل فروکاسته شدن به یکدیگر نبودند، کشف گردید: ۱. حق- ادعا ۲. حق- آزادی ۳. حق- قدرت و ۴. حق- مصونیت. حق‌های مانند حق طلب دین از نوع حق- ادعا هستند و به عبارتی حق به معنای مضیق نامیده شده‌اند. حق‌هایی مانند حق آزادی بیان، حق- آزادی یا از زمره امتیازها هستند. نوع سوم حق، حق- قدرت است. مفاهیم اصلی این نوع از حق، "قدرت" و "در معرض قرار داشتن" است. نوع چهارم حق، حق- مصونیت می‌باشد. برای نمونه، در بسیاری از قوانین اساسی مدرن، قانون‌گذار از محروم ساختن شهروندان از پاره‌ای از حقوق بنیادین منع شده است. (راسخ، ۱۳۸۷، ۱۵۳-۴)

### **بند چهارم: اصل حاکمیت اکثریت (The principle of majority rule)**

همانطور که اشاره شد نفع عمومی و مصلحت جامعه سیاسی موضوع مهمی است که اگرچه نافرمانی مدنی مدعی حمل آن را دارد اما مسئله مهم‌تر در کنش‌های سیاسی این است که: چه کسی نفع عمومی را تشخیص می‌دهد؟

این همان مدخلی است که اهمیت اصل حاکمیت اکثریت را نشان می‌دهد. اصل حاکمیت اکثریت در کنار "نشئت گرفتن قدرت و قانون از اراده مردم" و "آزادی بیان افکار عمومی و اتکا حاکمیت به آن" از ارکان اصلی شکل‌دهنده دموکراسی در قرن بیستم بوده اند. (بشیریه، ۱۳۷۹، ۲۷) پس باید در این رابطه تعمق کرد که چگونه می‌توان به نافرمانی مدنی در مقام نپذیرفتن قانون باور داشت و از سویی اصل حاکمیت اکثریت؛ ثمره دموکراسی نیر نقض بشود؟ چه آنکه همه مردم نیز باور دارند همین که قانونی از سوی یا به پشتوانه اکثریت وضع شد آن قانون، قانون اکثریت و اقلیت است. کما اینکه هیئت حاکمه‌ای که با رای اکثریت مسئول و مکلف می‌شود در مقابل اکثریت و اقلیت پاسخگو باید باشد. در همین رابطه دورکین فیلسوف حقوق بر این باور است که: «نافرمانی مدنی اصل حاکمیت اکثریت را به تمامه رد نمی‌کند، آن گونه که یک انقلابی رادیکال ممکن است دموکراسی را نفی کند، بلکه این نافرمانی دموکرات‌ها را در قلب خود نگه می‌دارد و در عین حال نوعی قید یا استثنا را ادعا می‌کند.» (دورکین، ۱۳۸۷، ۱۳۸)

با این تفاسیر دو نکته مهم در رابطه با اصل حاکمیت اکثریت و نافرمانی مدنی قابل ذکر است. یک اینکه اساسا با وجود اعتقاد به اصل حاکمیت اکثریت باید به تعارض آن با حق و گفتمان آن اشاره داشت. همانطور که برلین فیلسوف سیاسی در معرفت‌شناسی چندگانگی ارزش‌ها به این مسئله اشاره می‌کند: «تعارض ارزش‌ها بخش ذاتی و جدایی‌ناپذیر زندگی انسان است. اصطکاک و برخورد ارزش‌ها جزئی از ماهیت آنها و خود ماست.» (برلین، ۱۳۸۷، ۲۶) پس نافرمانی مدنی اگر قادر به ارائه گفتمانی برای حل تعارضات این چنینی نباشد در ادامه حیات حقوقی سیاسی خود دچار چالش تئوریک خواهد شد.

نکته دوم، در رابطه با اصل حاکمیت اکثریت قدرت اکثریت جامعه سیاسی در تشخیص نفع عمومی (ولو به اشتباه) می‌باشد. اصل حاکمیت اکثریت را به هر معنایی بگیریم بر این دلالت